

دکتر شاپور راسخ

آیا فرهنگ آینده‌ای دارد؟

خوشاوتندی و آداب و رسوم مربوط بآن یا در افسانه‌پردازی و اسطوره‌سازی و نظائر آن) اما فرهنگ به‌نوعی که اینک مورد نظر ماست با يك نوع بخشش و اندازه‌گیری ارزش همراه است. در زبان‌های مغرب زمین، فرهنگ دیده « گاه به‌شخصی اطلاق می‌شود که از ظرافت فکر و لطافت احساس برخوردار است و هنرهای والا و رسوم و آداب فاخر را می‌شناسد و چون گوهری، قدر گوهرهای فکر و ذوق بشر را می‌داند.

شاید چنین تعریفی از فرهنگ، طبع علمای واقع جوی و عینیت‌نگر را خوشال نماید. اما برای فیلسوف و طرز دید متفکر، ملایم و موافق است و فراوان هستند اندیشمندانی که عقیده دارند بشریت در راه « تمدن » به‌معنای پیشرفت مادی و فنی و بهبود ظواهر زندگی، فرسنگ‌ها، پیش رفته است اما در حدی که به فرهنگ یعنی تظاهرات والای روح بشر ارتباط دارد ترقی وی الفک بوده و احياناً حرکتش در مسیر قهقرائی افتاده است. مفکران رمانتیک آلمان بر آن هستند که فرهنگ، بیان و جلوه ژرفنای روح آدمی است و حال آن‌که تمدن، بیشتر زادهٔ علم و ترقیات فن و توسعه ماشین است. Thomas Mann. توماس مان این مطلب را بروشنی گفته است که فرهنگ همان معنویت حقیقی است و حال آنکه تمدن بر غلبه ماشین و مکانیک دلالت دارد. جامعه‌شناس آلمانی آلفرد وبر A. Weber این تضاد و تغایر را بشیوه‌ای دیگر ارائه کرده است و آن این که ماهیت تمدن، عقلی است و حال آن‌که فرهنگ، طبیعی عاطفی دارد و تجلی معنوی اصیل و آزاد يك جمع حیاتی یعنی جامعه است. بگفته او « جریان تمدن بر تداوم و ترقی رجعت‌ناپذیر عقل و خرد تکیه دارد. تمدن، انعکاس کوشش آدمی برای غلبه بر طبیعت ببدن عقل و هوش است و به‌عرصه‌های علم و فن و برنامه‌ریزی مرتبط می‌شود و حال آن‌که فرهنگ بر تحقق و تجسم روح بشر و بروز و ظهور «من» فلسفی و عاطفی انسان نهاده شده است.

يك محقق امریکائی دیگر (۳) در مورد تمدن پنج سحیه را یاد کرده است که عبارت باشد از: جنبه شهری تمدن - آمیختگی مفهوم تمدن با توسعه صنعتی و پیشرفت علم و فن و ماشین و وجود نظم و سازمان اجتماعی -

پیش از آن‌که درباره چگونگی فرهنگی فرهنگ آینده سخن گوئیم حق آن است که نخست درباره مفهوم فرهنگ بحث کنیم و سپس بگفتگو در این باره پردازیم که آیا اصولاً فرهنگ آینده‌ای دارد یا آن که از این بابت در شرق و در غرب هیچ يك خبری نیست و چراغ فرهنگ، در معنای تجلیات عالی روح و اندیشه و احساس بشر، رو به خاموشی می‌زود و مظاهر تکنولوژی بر حیات معنوی آدمیان چه در جامعه‌های صنعتی و چه در ممالک در حال رشد که ظاهراً همراه با صنعت، الگوهای تمدن و فرهنگ جوامع پیشرفته را نیز پذیرا هستند سایه می‌افکند؟

فرهنگ بعنوان معادل کلمه غربی Culture از جمله اصطلاحاتی است که هنوز بر سر آن میان علما و متفکران بحث و جدل ادامه دارد. یکی از محققان بیش از ۲۵۰ تعریف گوناگون از این کلمه را نزد صاحب نظران مختلف گردآوری کرده است. فرهنگ در مفهوم عام خود که پیش انسان‌شناسان مقبول است نیز بر آن‌چه وجه امتیاز آدمی از حیوان است اطلاق می‌شود و عبارت از مجموع آموخته‌ها و اندوخته‌های انسان در جامعه است که با انتقال از نسلی به نسلی روی در توسعه و تزیید دارد و از مقوله امور « فوق آلی » و بزرگان دیگر بکلی جدا از طبیعت آدمی است (۱).

پس فرهنگ امری است مکسب و در معنای وسیع خود چنانکه تایلور قوم‌شناس انگلیسی گفته است مجموعه‌ای است پیچیده که از معارف، معتقدات، هنر، اخلاق، مقررات عادات و آداب و دیگر مکسبات فرد در جامعه ترکیب و تشکیل می‌شود (۲).

به‌تعریفی که مذکور افتاد جامعه‌ای نیست که فاقد فرهنگ باشد. حتی جوامع ابتدائی که در قرون هفدهم و هیجدهم بنام جامعه‌های وحشی خوانده می‌شدند خود فرهنگی دارند که در بسیار زمینه‌ها، بیش از تمدن‌های پیشرفته، گسترش یافته و غنی شده است (فی‌المثل در عرصه روابط



شهرستان کاشان و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

که معتقدند همه جامعه‌ها باید در تحولات فرهنگی از الگوی جوامع غربی پیروی کنند و از همان مراحل گذرند که مغرب زمین طی کرده و بهمان چا رسند که او رسیده است. پس مادیت و غلبه علوم مثبت و استیلاي فن بر زندگی بشر را نمی‌توان غایت سیر و کمال مطلوب همه جماعات انسانی انگاشت و براین سیاق سایر قوانینی را نیز که از مشاهده و آزمایش جوامع غربی طی قرون اخیر بدست آمده نباید بی‌مطالعه، بر همه جامعه‌های

جنبه عقلی و روتق تخصص و هومانسیم علمی در آن - گرایش آشکار تمدن به تمرکز و اقتدار و بالاخره تمایل به حاکمیت مطلقه. در مقابل آن، فرهنگ، ارزش نوعی و الاتی است که ثابت و دائم است و ممکن است حتی با ترقی و انحطاط جنبه‌های فنی جوامع متمدن، توسعه یابد و پخته‌تر و کامل‌تر گردد. پس اگر فرهنگ بی‌جوامع متمدن اختصاص ندارد و جامعه ابتدائی هم می‌تواند از فرهنگی شریف بهره‌مند باشد، نظریه اصحاب تکامل درست نیست

بیگانه تطبیق و تمییم داد. نکته دیگری که در این جا گفتنی است این است که هرگاه فرهنگ را همانند مالینوسکی و دیگر علمای فونکسیونالیست پاسخ گوی نیازهای اساسی جامعه بدانیم باید اذعان کنیم که فرهنگ جوامع پیشرو صنعتی نه فقط این نیازهای اساسی را بر نمی آورد و حتی غالباً ناکامیاب می گذارد بلکه بیشتر به نیازهای مصنوعی و غیر اساسی مردمان معطوف است و از این رو در تاریخ بشریت هرگز حرمان باین اندازه نبوده است که امروز بنظر می رسد و بی جهت نیست که مقدار خودکشی و پریشانی روانی و سرگردانی فکری و اخلاقی این همه در جامعه های راقیه بالا رفته است. ضمناً اگر بر آن باشیم که فرهنگ عامل همبستگی اجتماعی و خود در حکم منظومه ای است بهم پیوسته باید تصدیق کنیم که فرهنگ غربی امروز به تعداد نسلها - طبقات و نژادها در داخل هر جامعه تکرار یافته و نه فقط در غالب موارد، دیگر نمیتواند عامل وحدت جمع باشد بلکه خود نیز از اجزاء ناهماهنگ و تضادها و ثباین های زرف ترکیب شده است (۴) و بعبارت دیگر می توان بچرات گفت که فرهنگ غرب دیگر «فونکسیونال» نیست و قبائی کهنه شده که قامت نورسیده امروزی را دیگر نمی زید.

از آن چه گفته شد مراد این بود که فرهنگ غربی را بهیچ روی «فرهنگ نموده» یا غایت و کمال فرهنگ بطور مطلق نمی توان تلقی کرد خاصه اگر فرهنگ را در معنای عالی آن که آلفرد و بر Weber A. و دیگران اراده کرده اند منظور داشته باشیم.

پس روشن شد که «فرهنگ» يك معنای عام دارد که مورد نظر «انسان شناسان» است و يك معنای خاص که بمظاهر والافر فکری و روحی تعلق دارد. اما فرهنگ چه بمعنای عام وجه به مفهوم خاص بر مجموع مناسبات و روابطی اطلاق می شود که پیوند بخش میان انسان - جامعه و محیط او است و عامل تبادل نظر و تفاهم و وسیله تطابق و سازگاری است منتهی در معنایی که مورد عنایت ماست این ارتباط متقابل در سطحی عالی تر صورت می گیرد. و بهمین مناسبت ما وقتی سخن از فرهنگ می گوئیم مرادمان اجزاء این منظومه یا برخی از جنبهها و جلوه های آن نیست بلکه توجه ما به ترکیب کلی والگوی عمومی و گرایش مجموعی نظام فرهنگی است وقتی المثل از اساس فلسفه زندگی در دنیای حال یا در مستقبل ایام گفتگو می کنیم و نحوه ادراک و نوع برخورد آدمیان را در مقابل ارزش های اصلی چون خیر و جمال و حقیقت و فایده و مصلحت و غیر آن مورد پژوهش قرار می دهیم.

حال که منظور ما از فرهنگ واضح شد و معلوم آمد که بیشتر بمعنای خاص آن توجه داریم و با نگاهی فلسفی از موضعی عطنی در آن جا نگریه ایم. نوبت آن رسیده است که سؤال نخستین خویش را مطرح کنیم. که آیا فرهنگ در این وجه ممتاز باز آینده ای دارد و می توان امیدی به فرجام آن بست؟

در این تردید نمی توان کرد که تمدن بمعنای مجموع تغییراتی که آدمیان برای تامین معاش اتخاذ کرده اند پیوسته روی ترقی داشته است و بعبارت دیگر علم و فن و کار بردهای آن دو و هنر انسان در تسلط بر طبیعت و غلبه بر محیط مادی خویش در جهتی صعودی سیر نموده و اگر درباره آینده تمدن اظهار نگرانی شود بیشتر از بابت آن است که آیا منابع جهان مجال و امکان دائم و ابدی تامین و ارتقاء معیشت مردمان را می دهد؟ آیا اسباب و آلات جهنی که تکنولوژی جنگ در مراحل تکامل خود ساخته و زرادخانه های عالم را از آن مملو کرده است فرصت آن را خواهد گشود که بشریت به سالهای دراز در بهشت رفاه و تنعم بیاساید و فقر برفلک و حکم بر ستاره کند؟ آیا تمدن با چنین روحیه خود کامگی و سودطلبی و قدرت جوئی که در «اریاب بی همت» آن هست می تواند مسائل فقر و گرسنگی و پریشان روزگاری و در نتیجه ناآرامی و برآشفنگی و سرکشی در دو نث مناطق جهان را چاره جوئی کند؟

گیرم که توانمندی شگرف تکنولوژی حلال همه این مسائل و مشکلات باشد یعنی منابع تازه ای در محیط زیست بیابد یا در حفاظت آن منابع و جایگزینی آن ها کامران شود یا معنای بفرنج نابرابری های رشد

و توسعه را به تردستی بکشاید و یا بالاخره دیو مهیب جنگ را بخیله ای در شیشه کند و صلحی پایدار را در پهنه کره خاک استقرار بخشد، با همه این ها بمورد است که درباره سرنوشت فرهنگ یعنی آن چه عامل تسلط انسان بر خویش و وسیله اعتلاء فکری و روحی و اخلاقی بشر است دل نگران باقی مانیم و درباره آینده فلسفه، مذهب، اخلاق، هنر و دیگر ارکان فرهنگ مضطربانه بپرسیم آیا سخن کنت A. Comte راست است که عصر فلسفه و تفکر فلسفی بسرآمده است؟ آیا پیش بینی گویو J. M. Guyau درست از کار درمی آید که جهان آینده از مذهب تهی است؟ آیا چنان که تجربه ما از زندگی نیز شهادت می دهد ارزش های عالی اخلاقی محکوم به سقوط است؟ آیا هنر چاره ای دیگر جز فرمان بری صنعت ندارد؟ و خلاصه آیا باید روح بناده و کیفیت و معنی به کمیت و صورت سر تسلیم سیرند و خود از عرصه تاریخ پای بیرون کنند؟

اجازه دهید در پاسخ این سؤالات ریح خیز و دردناک صادقانه بگویم که باور ندارم. باور ندارم که تمدن بتواند بدون فرهنگ بقا یابد. باور ندارم که بشریت در کمال غنا و رفاه مادی بتواند از حیات معنوی و اخلاقی یکنی مستغنی شود. باور ندارم که حتی در اوج ثروت و قدرت ظاهری این سؤال بر لب آدمیان نشکند که آخر حاصل این همه چیست؟ (۵). باور ندارم که اگر تمدن کنونی را از سقوط و زوال گریز و گریزی نباشد باز در آخرین لحظه، وجدان بشری بیدار نشود و راهی تازه را، راهی در جهت يك تمدن مبتنی بر فرهنگ، جویا و بویا نگردد.

خلاصه آن که به گمان من فرهنگ آینده ای دارد مگر آن که بشریت را علی الاطلاق فاقد آینده بینگاریم و بر آن باشیم که بزودی طومار حیات انسان در هم نوشته خواهد شد و تاریخ پیش از آن که به «غایت» و ثمره خود رسد بی پایان خواهد رسید و «چون درخت خشک و بی حاصل باآش افکنده خواهد شد» (۶).

این بحث دنباله دارد

(۱) Kroeber فرهنگ را از مقوله فوق آلی یا Super-Organique دانسته است.

(۲) Kardiner و Linton فرهنگ را رفتاری آموخته و میراث اجتماعی و شاخص گروهی از افراد خوانده اند.

(۳) H. W. Odum

(۴) ناهماهنگی میان اجزاء يك فرهنگ را جامعه شناس آمریکائی ogburn به Cultural lag تعبیر کرده و بی تردید این عدم تناسب و توافق میان اجزاء منظومه فرهنگی هرگز به شدتی نبود که امروزه در جوامع پیشرفته صنعتی چشم می خورد اما در مورد وجود تناقض ها و تضادهای تمدن محیط حسی امروز، سوروکین در کتاب «بحران عصر ما» بحثی مفصل دارد.

(۵) پیرماسه رئیس اسبق دستگاه برنامه ریزی فرانسه این سؤال را در کتاب خود «برنامه یا خلاف صده» خوب طرح کرده است آن جا که می گوید: برنامه ریزی بمنظور تامین رفاه بیشتر، رفاه بیشتر به چه منظور؟

(۶) از عبارات انجیل.